

از منطق ارسطو تا روش شناسی نوین

(۷)

تمدنهای پیش از یونان از کاوشهاییکه در مین Mycène و کرت Crète کرده اند چنین بدست می آید که هنگام جنگ تروا بلکه تا قرن ۲۰ ق م پیش از هلنی ها تمدنی در آنجاها وجود داشته که شاید مقدم بر مدنیّت خاور دور و مؤخر از تمدن تاریخی مصر بوده و ارتباطی هم بادومی داشته است .

در آسیا و آفریقا هم مدنیتهای چینی و هندی و بابلی و مصری مدتها پیش از یونان ظهور کرده بلکه در شرق توجهی نیز بنظم منطقی شده و علمی تا اندازه عقلی در آنجا پدید گشته بود . و چنانکه گفته اند تالس اشکال هندسی را از اقرب (Euphorbe) فربگی تحریم کنندۀ خوردن حیوانی که اول بار آنها را اختراع کرده بود گرفته است .

وی بگفته اسکندرانها از تالس جوانتر ولی استادش بوده است و شکل اقرب همان قضیه فیثاغورس می باشد . این روش هندسی بر حسب روایات از مشرق آمده است .

کشورهای فریژی و کاری Carie و لیدی Lydie نیز سرراه ایونی بوده و تمدن شرقی را بگرانه های آسیای صغیر میرده با مدنیّت اکتیا نزدیکه میساخت . گویند که فیثاغورس از تالس که جدا شد بمیدون رفته بامخوس کاهن طبیعت شناس قائل بگوهر فرد آشنا گشت سپس با سرار شهر صور آگاه شده و بیلس Byblos و نواحی دیگر سوریا را دیده مدتی دراز در معبد فینیقی کوه کارمل (Carmel) اعتکاف نموده است و بیست و دو سال در مصر مانده بمعا بد میرفت و از کهنه و پیامبران درس نجوم و هندسه و رموز دینی فرامیگرفت ؛

شاهنشاه ایران کبوجیه مصر را که گرفت او را بزندان انداخت تا اینکه بیابیل راهنمایش کردند و دوازده سال در آنجا بماند و از مغان حساب و موسیقی و دین (Culte) و جز آنها آموخت .

پس منشأ علوم فیثاغورس تمدنهای بزرگ آفریقا و آسیا میباشد . گویند که او زردشت را نیز دیده و از مصر هندسه و نجوم و از فینیقیه علم عدد و کده ستاره شناسی و از مغان اصول و فروع دینی فراگرفت .

درباره تالس و افلاطون و دیگران هم از اینگونه مسافرتها نقل کرده‌اند. این روایات بگفته محققین از قرن چهارم بعد یا پیش از آن ساخته شده و خواسته‌اند آنها را وسیله شهرت و بزرگی این دانشمندان قرار دهند و شاید افسانه‌ییش نباشد. از طرفی میدانیم که مشرق قرن‌ها قبل از مسیح قدم در جاده تمدن گذارده و علوم و دانش و مردمان کرانه‌های مدیترانه که بایکدیگر مربوط بودند با آنها هم بی‌ارتباط نبودند و ناگزیر تأثیر و اقتباسی میان می‌آمد.

پس این روایات بکلی بی‌مأخذ نیست و مجلا میرساند که قوم هلاد از شرقیان استفاده‌هایی کردند. از طرفی این حکایات مستحجت است و بافسانه بیشتر شباهت دارد و تشابه فکری هم دلیل اقتباس نیست و با اسناد موجود فعلی هم نتوان گفت که شرقی‌ها از مرحله ابتدایی بخوبی در آمده بدرجه عقل منظم رسیده باشند باینکه آنها در شئون اجتماعی ترقی کرده دامنه علوم و صنایع را وسعت داده در دین بمرحله توحید و در اخلاق بهسانی عدل و داد و در حقوق بدرجه تنظیم و تدوین قوانین رسیده بودند ولی باز هم اثر کامل علم منظم منطقی در آنها دیده نمی‌شود.

پیدایش فکر فلسفی در یونان
 بنابراین میتوان گفت که یونانیها از همان اساطیر دینی و فنون ابتدایی و رسوم ساده خود آغاز کرده بمراحل کمال رسیده‌اند و این فرض با اسناد تاریخی و موقع جغرافیایی آنها متناسب میباشد.

نژاد ایونی که در کرانه‌های آسیای صغیر میزیست و از برکات آنسرزمین بهره میبرد و در میان اقوام هلنی بیشتر از دیگران ذوق علمی داشته بود همان سرزمین را مهد مدنیت خویش قرارداد.

اینقوم در بانورد بایونان مرکزی و کارین‌ها (Cariens) و فنیقیان مربوط بوده و موطنی کوهستانی و محصور نداشت از اینرو مورد یورش همسایگان تمدن و نیرومند خویش مانند سیمیریها (Cimmeriens) و لیدیها و پارسپها واقع میگشت و در ایونی نمیزیست و ناگزیر میشد که در استعمار بماند و یا در قوم غالب مندرک شود و یا بسرزمین آتیک مهاجرت کند در نتیجه این حوادث بود که فرهنگ آنها ظهور کرده و در یونان مرکزی ریشه دوانید و حمایه‌های ملی کمال یافته و فنون شعری آنان آغاز گردید و همین خود مقدمه تحری علمی و فلسفی بوده است. در مباحث الهی و جهانشناسی و روانشناسی که در افسانه و سرودهای دینی مطرح میشد طرز بحث تغییر کرد و عقائد دینی کهن جای خود را بدانهاداد. دانشمندان از مسائل طبیعی و هندسی و احزاب سیاسی از مباحث اجتماعی

و حقوق بحث میکردند و از تالیس تا ارسطو که عصر ترقی یونان بود طرق فکرمهم مورد بحث گردید.

عالم ترقی فکری یونانی فلسفه میان ابونی هادر آسیای صغیر از مئاندر (mèandre) تا هر موس (Hermus) و در جزایر اکتیا (Egée) ظهور کرده بود و چون مردمی ثروتمند و قوی جهانگرد بودند تمامی انواع معلوم آن زمان کشتی میراندند و با اقوام گوناگون آمیزش نمیکردند و بر معارف خویش میافزودند این قوم در عید بزرگ ملی که هر چهار سال گرفته میشد نذورات و قربانیاها آورده زن و مرد در آنجا حاضر میشدند و موقع زیارت معبد دلس سرودهایی که همپروس برای آپولون ساخته بود میخواندند.

در جشنهای دینی بیازی ورقص و ورزش میرداختند و مجسمه سازان از دیدن قیافه های جالب زنده ها طرحهایی برای فن خویش بریختند.

در تالارهای انجمنها ایشمار و حکایات خوانده میشد و موجب توسعه فرهنگ میگشت. چنانکه هجوم بیگانگان مانند فارسها آنانرا بوحدهت سیاسی سوق میداد مشاجرات داخلی هم و امیداشت که حکومت خاندانها را بریاست اقلیت متنفذین تبدیل کنند و از آنهم گذشته نظامات اساسی و مدنی جدیدی بیاوردند. شعرای پندگو (guomique) مباحث خلقی را بیش میبردند و همان شعرا بودند که بگونه جهان شناسی خرافی (Cosmogonie) آورده و با حکما در شئون سیاسی وارد میشدند که سرانجام روی این جمل فکری یونانی مقلب گردیده است.

شعر فلسفی نبوغ فکری یونان مانند دیگر کشورها در شعر جلوه نوده و همپروس نخستین شاعر بنام آنجا بطرز عامیانه بفضائل اخلاقی توجه کرده است و نتوانست از مطالبه امور دینی و اجتماعی و نتایج اعمال بشری ترقی کند و هم اخلاق را بنا نماید.

ارسطو گوید که وی دزمبعث علم باصل نسبت قائل بوده و مسانند پروتاگراس و دمکریس و ایدکس و پارمنیدس معرفت و فکر را نوعی از احساس دانسته آراهم بگونه تغییر بدنی می پنداشت بنابراین هر محسوسی برای حس کننده صادق است و حقیقتی در جهان نیست و هست و نیست با هم جمع خواهند شد.

هسیودوس شاعر نیز روی تخیلات جزئی شعرای سلف کار کرده ولی بیبانی خلقی توجیهی نموده است و در منظومه اعمال و ایام (Les Trâvaux et Les Jours) ضمن افسانه ها بدل و نصفت اشاره کرد منتها عدالت از تووس را مبنا قرار داد و گفت:

« جانوران و پرندگان عدل و دادی ندارند و همدیگر را میدردند ولی زئوس خداوند بزرگ بانسان عدالت بخشید که بهترین چیزها است » و « عدل و فضیلت مایه سعادت و عنایت خدایان و تأیید ژوپیتری باشد و از عواقب و خیم فحشا و ستم میرهاند » پس اوهم از اوهم دینی نرهمیده و مانند خرگوشندان هفتگانه که مردعلمی و سیاست بودند بتجارب جزئی متکی می بود.

تجارب علمی این دسته حکما همین اندازه توانستند که مسائل اجتماعی را ضمن پند و امثال آورده بی آنکه استدلال کنند دستورهای روشن یامستند بوحی ب مردم یاددهند. اما دسته دیگر از شعرای حکیم که در اخلاق کلمات قصاری آورده و باستناد تجارب اجتماعی بحکمی مانند خطری زور یا لزوم اعتدال در زندگی فرد و جامعه برخورد کرده بودند شعر را با انتقاد میخواستند سولون و فوکولیدس ملیسوسی و ثوگنیس مکاری از معتبرین این حکما *gnomiques* بشمارند و عبارت « خود را بشناس » از آنها بیادگار مانده است.

آنها بودند که با نگاه بمبانی انسانیت از جباریت زئوس انتقاد کرده اند و اخلاق را از دین جدا ساختند و خدا یا سرا از اعتبار انداختند. چنانکه اریخیلوخوس گوید :

« ای زئوس پدر بزرگوار که در آسمانی و بر زمین حکومت میکنی، مبینی که مردم چقدر تبهکارند و جانوران هم گاهی بایگدیگر داد و گاهی ستم میورزند »

ثوگنیس گوید : « اگر زئوس قادر مطلق است پس زور و ستم چرا غلبه میکند ! مردم که این را مبینند دیگر خدایان نمرنده را نخواهند پرسستید. ای زئوس کاری کن که وضع آینده تغییر یابد » همین انتقاد میرساند که مسرفکر عوس شده و فلسفه میخواست از دین و شعر جدا گردد.

فکر یونانی بشهادت حفریات تروا و میسن و قبرس و تمایل بنظم فکر و سیکلاد *Cyclades* و کرت از دیر زمانی خواسته بود که از جهان تعبیر منظمی کند منتها میخته با اسرار مذهبی بوده و جهان شناسی و علم طبیعی با بنسنامه خدایان *Theogonie* و تکوین عالم *Cosmogonie* مخلوط بوده است.

این فکر بوسیله شعرای دینی پخته شده و سه چهار قرن که طول کشید در ادبیات جلوه نموده عصر تاریخی آغاز گردید. در اینگونه تعبیرات خرافی که عالم ربوبیت را با صفات بشریت نمایش میداد از روابط طبیعی اشیاء هلم یاد میشده است و گویا میخواستند از مناسک دینی تعبیری علمی نمایند.

مردم یونان بتناسب ارتباطی که باهم داشتند و باندازه که از مناظر زیبا یا مراستاک طبیعت متأثر میشدند، میکوشیدند که افسانه‌ها را بیکنواخت و ساده کنند و بتدریج افسانه‌هایی طبیعی در برابر مذهب تاسیس شده بود.

پیدایش و تحول افسانه‌ها هم معلول عواملی است نفسانی و اجتماعی که در همه ملل وجود دارد. از اینرو هسیوس قصص آله راقدری دنیوی کرده و هسیودوس که در محیط بتوسی میزیست و آنجا هم محدود تر و کمی زیبا بود پس از یکقرن پیدا شده و کوشید که دین را نظم بیشتری دهد و مردم را ضمن نسبتنامه خدایان بجهان‌شناسی خرافی و معرفت‌قوای طبیعت آشنا سازد منظومه اعمال و ایام او بطبیعت شناسی و فلسفه علمی، و نسبتنامه خدایان او بعلم نظری نزدیکتر میباشد.

پیدایش و زایش خدایان را باتکون موجودات یکی میدانند و همین جهانرا مقر آنها میندازد و روی مشاهدات طبیعی تخیل میکند مثلاً شب و زمین را مولد روز و دریا، و ورودخانه‌ها را آفریده آمیزش زمین با آسمان نشان میدهد زیرا روز روشن پس از شب تاریک می‌آید و دریا در شکاف زمین فرورفته و باران آسمانی موجد چشمه و ورودخانه است.

نجومی که او آورده قدیمترین اثر نعله بتوسی میباشد. برای او خدایان موزها (Muses) ساز و صادق و عالم شیب هستند و میان آسمان پرستاره و زمین و دریای شور و رود و کوه و روز و شب و خدایان نسبی وجود دارد ولی قوای طبیعی از خدایان برترند.

ایندسته شعرا باینکه در مذهب بکلی مجسمه بودند باز هم بمللی طبیعی بجز خدایان برخوردارند.

ارسطو در مقاله «نو» از الهی میگوید: ((شعرائی باستانی شب و آسمان و توده ذرات و اقیانوس را که از مبادی وجود میسر شدند ناظم جهان نمیدانستند بلکه خداوند (ژوپیتر) را مد بر عالم می‌پنداشتند زیرا مبادی نظم جهان بظن آنها متغیر می‌آمد. امثال فرگودس که شعر فلسفی میسرودند و اسرار و رموز را بیروسته بکارنی بردند خیر اعلی را نخستین علت میدانستند چنانکه مغان و نظائر امید کلس و انکساگورس نیز هیچگونه رای داشتند. »

ایندسته شعرا که بطبیعت رنگ اجتماع میداده و بیعت نیز قائل بودند متوجه شدند که جهانرا نظمی و آفریننده هست.

آخرین مرحله تخیل خلاصه فکر یونانی کوشید تا افسانه‌ها را مرتب کند و بصورت تکوین خدایان و نسبتنامه ارباب انواع در آورد سپس یکنوع جهان‌شناسی خرافی ایجاد کرد. چنانکه فرگودس سپرسی (قرن ۶ ق م) اول بار کتابی درباره طبیعت و آله بشر نوشته و باینکه آمیخته

باساطیر بود و زئوس را منبع زنده گی و مدیر جهان نشان میداد بر فکوه تیتودوس بر تری داشت او نخستین بازیافت عنصر جامد و بهاز و ماده و قسوه فرقی گذاشت.

وی با تکسیندوس مخاطره بوده و گویند نامه بتاس نوشته مؤلفات خویش را بدو سپرد. انوما کرتیش شاعر و عالم در باری (نیمه دوم قرن ۶) سرود های مقدسی از فیلوس را که پیش از هپروس سروده بودند نشر یا تجدید نموده و در آن فرضی عامیانه و مطابق مشاهده ابتدائی از پیدایش جهان ابراز کرده با گفتار هسیودوس چندان فرقی ندارد. نسبتنامه اکوسیلانوس هم تکرار گفته های وی می باشد.

از ایمنیدس که شایده از کرت و محاصر سلن بوده است نیز کتاب تنگویی باقی است پس حیات اجتماعی و دین و رسوم و طرز فکر یونانیها ایجاد کرد که فلسفه ظهور کند و از همان منظومه ها دینی و خرافی که تاریخ جهان را با نسب خدایان و مشاهدات خارجی را با اوام میآمیخت و در معا بدلس Delos و الیمی (Olympie) خوانده می شد یونانی کنجگار توانست بمعانی نظم و پیوستگی فکر راهبرد و از مرحله بند و مثل بتدوین قانون برسد و سازمانی برای جهان فرض کند و با ساختن معابد کهنات و تشریفات دینی را هم تابع نظم نماید تا اینکه طبیعت شناسی آغاز و ریاضی و نجوم و پزشکی و کشاورزی و هنرهای زیبا ترقی کرد و علوم ادبی و اجتماعی کمال پذیرفت و ضمن مباحث فلسفی و اجتماعی بیعت معرفت و یقین و طریق فکر توجهی بعمل آمده است.

آغاز فلسفه مرحله اول فلسفه یونانی از عصر تالس هلیسوسی (قرن ۶) تا زمان سقراط طول کشید و فکر در این مدت در پیرامون یکنوع علم کلی راجع بجهان و طبیعت شناسی دور می زده است و ذهن مانند امری خارجی تلقی می شده و میان امور واقعی و نفسانی فرقی نیگذازدند.

متفکرین عالم مانند افراد زنده اجتماع می اندیشیدند و می آموختند بی آنکه بدانند که فن انتقاد خود مقدمه علم صحیح می باشد.

فکر و امر واقعی، صور ذهنی و امر خارجی مجرد یا مادی، مفاهیم کلی و جزئیات در نظر آنها از هم جدانیستند. چنانکه فیثاغورسها اعداد موهوم را مواد اشیاء پنداشتند و الیاتیها موهوم وجود را که امری است کلی و مجرد دارای ابعاد دانستند و عنصر آتش در نظر هراکلیس هم جوهر است و هم نمونه نظام عقلانی جهان.

اینده انشندان بجهان نظری اجمالی افکنده بتجلیل دقیق نمی پرداختند و فرهنگ آن عصر مطیع همان قوانینی بود که در محیط اجتماعی آنان تأثیر داشت.

عجاز فکر یونانی با پیدایش طبیعت‌شناسی مبتنی بر کیفیاتی ذهنی از قبیل عناصر و خواص آنها و یکدسته تجارب و با ظهور علم عدد که بدو با معانی عرفانی و دینی (در نعله فیثاغورس) آمیخته بود، هوش یونانی توانست شالوده منطق و ریاضی را بریزد. در این زمینه بود که تجربه نظمی گرفته منتها از تعبیرات فلسفی جدایی نداشت و برهان و استقراء نیز شروع گردید.

و در این مورد اناکسیمندرس (نیمه قرن ۶) خواست برای جهات نظام هندسی وضع کند و فیثاغورسها مقدمات هندسه اقلیدسی و حساب نظری را فراهم آوردند و همپیکرات از مردم خوبس اصول آنرا جمع آوری کرد و از آغاز قرن (۵) الثانیها و سوفسطاییان که ذوق منطقی غربی داشتند با شرایط دست با استدلال زدند و سقراط فلسفه مضمومی خویش را از طرز فکر آنها گرفته است. مساعی سوفسطاییها بترقی دستور زبان و بلاغت یونانها کمک شایانی نموده است و پس از فرق میان مقادیر منطبق و اصم که اقلیدس در تدوین اصول هندسه خویش از آن استفاده نموده و ضمن آن بحساب استدلالی پی برده اعداد را بدخطوط نشان داده است، هندسه و حساب از علوم کلی بشمار آمده است و از اینجا بود که میان تخمین و یقین توانستند فرق یارزی بگذارند و افلاطون در تأسیس فلسفه مثالی خود از اینجا استفاده کامل کرد پس علم یونانی از مرحله تخیل و سحر و رمز تجاوزه نموده بدرجه عمل رسیده سپس مرحله نظر را پیمود و فرهنگ تصوفی و فنی بحعارف تجربی و استدلالی مبدل شده است و در نتیجه هوش یونانی توانست بلم محض و فن صرف و خیر اعلی پی برد و بجای شهود که افزار فکر ابتدایی بود تمقل را وسیله علم قرار دهد تا فیثاغورسها و سقراطی ها و رواقیها آنرا بکار برند و اارمنیدس که فن جدل (دیالکتیکا) را اختراع نمود و آنرا بر پایه مواضع و وجود عالی فکر بنیاد نهاد بدواصل وحدت و تناقض پی برد که هندسه مبتنی بر ماخذ شهودی ذهن روی ایندواصل استوار می باشد و اصل « کلی واسطه میان وجود و عدم *l'iers exclu* » که منشأ قیاس خلف می باشد (زیرا یکی درست و دوم دروغ و سوی نامعقول) از اینجا پیدا شده است دواصل نامبرده راهزندان در فنون و وکلا و سیاستمداران در مباحث اجتماعی و جدلیان و سوفسطاییها و شکاکان (چون می گفته اند که یا می دانند یا نمیدانند و یا واقعی هست یا نیست) در اتناع خصم بکار می برده اند پس هوش یونانی در این مرحله دو قطب معرفت‌پنی شهود عرفانی و بیعت عقلی را بهم نزدیک ساخته است.

با اینکه طبیعت‌شناسان تجاربی داشتند و قنون‌نویس و پزشکی و کفاورزی و در پیمانوردی خود وابسته با آزمایش و عمل بود و پس از بگرشته کشمشکها و کوششها اینکه از طرف توده و اصلاح طلبان فارجه بودی

اوضاع اجتماعی و ایجاد قوانین بعمل آمده و تدوین این نظامات هم مستند به تجارب حیاتی بوده است و از طرف دیگر هندسه و ریاضی در اتقان فن استدلال کمک شایانی می کرد مع الوصف تقلی تجربی و کمی کامل در یونان وجود پیدا نکرده بلکه بسک سلسله کیفیات محل بحث عقلا بوده است و پلاتون از همینجا بود که خواست میان فلسفه کمی فیثاغورث و حکمت کیفی سقراط جمع کند و متوجه شد که بیان اجنیاس عالیه موجودات دشوار است بنابراین بمثل معتقد شدو کیفیات را بصورت کیفیات تمبیر نمود و مانند فلاسفه چین نظام عقلانی یعنی سازمان فکر را از نظام کیانی یعنی نظم موجودات واقعی متخددانست و تعقل را بر فغان نزدیکتر ساخت .

ریاضی آزمان هم که فیثاغورسیها بدان رنگ دین و عرفان داده بودند صورت مرموزی بخود گرفته نتوانست بر همه علوم چیره گردد و مانند امروز که بمسائل فیزیک و شیمی بلکه بمضی از علوم اجتماعی کمک مهمی میکند، و مایه استدلال شود و تجارب علمی را نظم دهد .

از این رو فلسفه افلاطونی و فیثاغورسی صیغه رمز و عرفان بخود گرفته نغله ذرات (آتمی) دمکریتش هم با اینکه عقلی و هندسی بوده کامل فکری کمی نبوده است و گویا فکر یونانی که شوقی بسدرک صور و احساس جمال و رسیدن بخیر و سعادت و اصلاح مسائل سیاسی داشته است بیشتر با تعقل کیفی می ساخت و ارسطو منطق کیفی خویش را روی چنین مبانی بنا نهاد و بیست قرن ترقیات علوم که مبتنی بر تعقل کمی و تجربی است دنبال انداخت ولی باید این نکته را اضافه نمود که این نحوه تعقل بیشتر مرهون مساعی سوفسطائیان است که بایستی ضمن مقاله مستقل دیگری مورد بحث و تحقیق قرار گیرد .

اثر جبران خلیل جبران

بقلم آنای ابوالفضل طباطبائی

ناله گورستان

-۳-

نزد او نشستم ، آرامش و پاکدامنی رفیق سوم ما بود . ساعتی نگذشت که بناگاه شوی او وارد خانه شد چون مرا دید بخشم آمده بسوی زن هجوم آورد و بادو دست خشن خود گلوی نازک او را فشرده فریاد زد : « مردم بیایید زن بدکار مرا با عاشقش ببینید . » همسایگان از شنیدن صدا بهیما هو درآمده و چند نفر پلیس برای اطلاع از چگونگی جار و جنجال بدانجا شتافتند آن مرد زن خود را بیاگیسوی پریشان و لباس پاره تسلیم پلیس نمود و پاپس ویرا بزندان سوق